امكان و جواز فهم قرآن

استاد محمّدتقي مصباح

تدوين و نگارش: غلامعلي عزيزي‌كيا

چكيده

از مباحث مهم و كليدي در باب شناخت قرآن كريم، بحث از امكان فهم و تفسير غير معصومان از اين كتاب الهي است. دو ديدگاه در اين‌باره مطرح شده است: يكي ديدگاه اخباريان در امتناع فهم غير معصومان ـ كه دير زماني است منسوخ شده ـ و ديگري ديدگاه عموم عالمان كه باور به امكان فهم قرآن دارند. اخباريان به دلايلي استناد كرده‌اند؛ از جمله: عدم سنخيت كلام خدا با فهم انسان غيرمعصوم، آيات بيانگر معلم قرآن بودن پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله و اختصاص فهم قرآن به پاك‌شدگان، روايات بيانگر اختصاص فهم قرآن به معصومان، و روايات بيانگر اراده خلاف ظاهر از آيات و روايات دال بر صامت بودن قرآن. در اين مقال، با رد مدعاي اخباريان، به اين ادلّه پاسخ داده شده و به دلايل زير بر امكان فهم قرآن، استدلال شده است: عقلايي و به لسان عرف بودن محاورات قرآن، تلازم هماوردخواهي قرآن با امكان فهم، تلازم فراخوان تدبّر در قرآن با امكان فهم، دلالت برخي از اوصاف قرآن (مانند نور، بيان، تبيان، بصائر، برهان و بيّنه) بر امكان فهم، دلايل روايي مانند روايات بيانگر ضرورت تدبّر در قرآن، چگونگي فهم قرآن، لزوم تمسّك به قرآن و معيار بودن قرآن در ارزيابي اخبار و احاديث. در بحث از جواز فهم نيز نخست به تقسيم جواز به جواز تكليفي و وضعي اشاره شده و سپس برخي ادلّه اخباريان مانند ممنوعيت پيروي از گمان، روايات نكوهشگر تفسير به رأي و روايات بيانگر تحريف، بيان و نقد شده است. در پايان نيز به دلايل زير بر جواز فهم استدلال شده است: مدار و معيار بودن محاورات عقلايي در فهم قرآن و عدم نارضايتي شارع از آن، آيات بيانگر فراخوان تدبّر در قرآن، آيات تحدي و روايات بيانگر جواز فهم.

كليدواژه‌ها: فهم قرآن، تفسير قرآن، امكان فهم قرآن، جواز فهم قرآن، حديث‌گرايي، شبهات اخباريان.

مقدّمه

پس از اثبات از سوي خدا بودن قرآن و مصونيت آن از تحريف، مهم‌ترين مسئله، چگونگي بهره‌مندي از قرآن كريم است. بهره‌مندي از قرآن مراتبي دارد كه اولين مرتبه آن فهم و تفسير است.

موضوع فهم و تفسير قرآن از ديرباز مورد توجه دانشمندان بوده و ديدگاه‌هاي گوناگوني درباره آن مطرح شده است. از يك منظر كلي، اين ديدگاه‌ها را مي‌توان در دو دسته «ديدگاه‌هاي قايل به امتناع فهم» و «ديدگاه‌هاي قايل به امكان فهم» خلاصه كرد. هريك از اين دو محور، خود داراي ديدگاه‌هاي فرعي هستند كه به بخشي از آنها اشاره مي‌كنيم. محور اول را مي‌توان به سه زيرمحور تقسيم كرد:

1. هيچ متني را نمي‌توان به درستي فهميد؛ زيرا فهم‌ها همواره تحت تأثير پيش‌فرض‌ها و ذهنيت‌ها هستند و با هر بار مراجعه به متن، فهم جديدي خواهيم داشت و معناي نهايي متن هيچ‌گاه روشن نخواهد شد. اين ديدگاه ابتدا در ميان دانشمندان غربي مطرح شده است. آنان خود در اين‌باره همداستان نيستند، بلكه داراي ديدگاه‌هاي متفاوت ـ و گاه متضادي ـ هستند. نوانديشان مسلمان نيز ترجمه افكار ياد شده را گاهي به نام صاحبان اصلي و گاهي به نام خود مطرح كرده‌اند.1

2. قرآن كريم به عنوان يك كتاب الهي به هيچ وجه قابل فهم همگان نيست؛ زيرا براي انسان‌هاي عادي در حكم سخنان رمزگونه است و فهم آن جز از راه فرا گرفتن از معصومان عليهم‌السلامميسّر نخواهد شد. اين ديدگاه به اخباريان افراطي مانند سيد محمّدبن علي مشهور به سيد ميرزا جزايري صاحب جوامع الكلم نسبت داده شده و مقتضاي برخي از دلايل آنان ضرورت رجوع به اهل‌بيت عليهم‌السلام در تفسير است.2

3. هرچند قرآن معمّاگونه نيست و بخش‌هاي بسياري از آن قابل فهم است ولي احكام نظري را نمي‌توان از قرآن استنباط نمود، بلكه بايد از معصومان عليهم‌السلام دريافت كرد.3

در محور دوم نيز مي‌توان به زيرمحورهاي مختلفي اشاره كرد؛ از جمله:

1. ظاهر آيات قرآن براي همه قابل فهم است و در فهم قرآن هيچ نيازي به رجوع به اهل‌بيت عليهم‌السلام نيست. خاستگاه اين ديدگاه در ميان اهل سنّت است كه به گزاره «حسبنا كتاب اللّه» (كتاب خدا براي ما كافي است) قايلند و مراد خدا را در ظاهر قرآن جست‌وجو كرده و مدعي فهم همه‌جانبه و كامل آن هستند. شكل افراطي اين ديدگاه در ميان برخي از اشاعره ديده مي‌شود كه به خاطر جمود بر ظاهر الفاظ و عبارات قرآن، به جسمانيت خداي تعالي معتقد شده‌اند. در دوران معاصر، تفسير الهداية و العرفان نگاشته ابوزيد دمنهوري نمونه‌اي از اين ديدگاه (امكان فهم همه‌جانبه قرآن بدون نياز به منبعي ديگر) به شمار مي‌آيد.

2. علاوه بر ظاهر قرآن كه قابل فهم همگان است، قرآن داراي معارف باطني و پوشيده‌اي است كه انسان‌هاي غيرمعصوم نيز مي‌توانند بدان راه يابند. باطنيان و متصوفه از قايلان به اين ديدگاهند.4

3. اگرچه قرآن قابل فهم عموم كساني است كه به زبان عربي آگاهند، اما به دليل عدم بيان جزئيات احكام مطرح شده در آن و وجود مراتب و سطوح مختلفي از معنا براي آيات، دست‌يابي به همه مراتب فهم آن از توان انسان‌هاي عادي خارج است و در اين‌باره به راهنمايي معصومان عليهم‌السلام نيازمنديم.

ديدگاه‌هاي قايل به امتناع فهم

برخي از عالمان حديث‌گرا، فهم و تفسير قرآن را ويژه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهو جانشينان معصوم او عليهم‌السلام دانسته و هرگونه فهم و تفسير از قرآن را فقط از راه درس‌آموزي از آنان ممكن مي‌دانند. اين گروه براي اثبات مدعاي خود به سه نوع دليل استدلال كرده‌اند:

1. دليل عقلي

قرآن كلام خدا و پرتوي از تجلّي اوست. فهم و تفسير اين كلام بلند، نيازمند توان روحي و علمي بالايي است كه در انسان‌هاي عادي وجود ندارد و تناسب و سنخيتي كه ميان مفسّر و متن لازم است در اينجا ديده نمي‌شود؛ زيرا افراد عادي از فهمِ گفته‌ها و نوشته‌هاي انسان‌هايي همچون بوعلي و صدرالمتألّهين ناتوانند و نياز به آموزش دارند، چه رسد به فهم كلام خداي تعالي كه اقيانوسي كرانه ناپيدا و ژرف است و فقط كساني كه سنخيت و تناسبي با قرآن دارند به فهم آن نايل مي‌شوند و آنان كساني جز پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله و اهل‌بيت عليهم‌السلام نيستند.5

نقد: درست است كه قرآن داراي معارفي متعالي است و ژرفاي آن از دسترس انسان‌هاي عادي خارج است، اما اين مطلب دليلي بر امتناع مطلق فهم آن نيست؛ زيرا قرآن كريم با وجودِ داشتن معارف بلند و ژرف، معاني قابل فهم انسان‌هاي عادي نيز دارد و از عصر نزول تا به حال همواره در معرض فهم آنان بوده است، ولي كتاب‌هاي تخصصي علمي فقط براي متخصصان نوشته شده و عموم مردم مخاطب آنها نيستند. افزون بر اين، آيات و روايات نيز بر امكان فهم قرآن دلالت دارند كه در جاي خود بيان خواهد شد.

2. دلايل قرآني

الف. انحصار فهم قرآن به معصومان: از جمله دلايل قرآني امتناع فهم همگاني قرآن، آيات 77ـ79 سوره واقعه مي‌باشد: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَّا يَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ»؛ راستي كه آن خواندني ارجمندي است كه در نوشتاري پنهان قرار دارد و جز پاك‌شدگان بدان دست نمي‌يابند. استدلال به آيات مزبور بر اين مبنا استوار است كه اين آيات، از قرآن موجود در دست بشر سخن مي‌گويند و مقصود از «مطهّرون»، پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله و امامان معصوم عليهم‌السلامو مقصود از «مسّ»، پي بردن به مفاد و مراد آيات است. بدين‌سان، مفاد آيه آن است كه جز معصومان كسي به معاني و معارف قرآن دست نمي‌يابد.

نقد: مبناي استدلال مزبور دليل روشني ندارد؛ زيرا ظاهر آيه آن است كه جمله «لَّا يَمَسُّهُ إِالَّا الْمُطَهَّرُونَ» در مقام توصيف قرآن موجود در لوح محفوظ است و به قرآن تنزّل يافته در دست بشر نظري ندارد؛ چنان‌كه مقصود از عدم مسّ آن عدم امكان علم حضوري غيرمعصومان به آن است.6 بنابراين، فهم و تفسير آيات قرآن در آيه شريفه مدّنظر نيست. احتمال‌هاي ديگري نيز درباره اين آيه وجود دارد كه هيچ يك با ظاهر آن تناسبي ندارد، هرچند همه آنها در نقد امتناع فهم قرآن به كار مي‌آيند.7

ب. تعليم قرآن به مردم: در چهار آيه، به آموزش كتاب و حكمت توسط پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله تصريح شده است: در آيه 129 بقره، از زبان حضرت ابراهيم عليه‌السلام اين دعاي اجابت شده را نقل مي‌كند: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنتَ العَزِيزُ الحَكِيمُ»؛ خداوندگارا! در ميانشان فرستاده‌اي از آنان برانگيز كه آيات تو را بر آنان مي‌خواند، كتاب و حكمت بديشان مي‌آموزد و آنان را پاك مي‌سازد؛ راستي كه تو خود شكست‌ناپذير فرزانه‌اي. و در آيه 164 آل‌عمران از بعثت پيامبري كه تلاوت آيات، تزكيه و تعليم كتاب و حكمت را عهده‌دار است، سخن به ميان آورده است: «لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَي الْمُؤمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...»؛ به راستي خداوند بر مؤمنان منت نهاد (و به ايشان نعمتي بزرگ بخشيد) آن‌گاه كه در ميانشان فرستاده‌اي از خودشان برانگيخت تا آيات او را بر آنان بخواند و پاكشان سازد و كتاب و حكمت بديشان بياموزد.

در آيات 151 بقره و 2 جمعه نيز از لطف خداوند در فرستادن چنين پيامبري سخن گفته است: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولاً مِنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُواْ تَعْلَمُونَ»(همان‌گونه كه در ميانتان فرستاده‌اي از خودتان فرستاديم كه آيات ما را بر شما مي‌خواند، پاكتان مي‌سازد و كتاب و حكمت به شما مي‌آموزد و آنچه را نمي‌دانستيد به شما ياد مي‌دهد) و «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (او كسي است كه در ميان درس ناخواندگان فرستاده‌اي از ايشان برانگيخت كه آيات او را بر آنان مي‌خواند، پاكشان مي‌سازد و كتاب و حكمت به ايشان مي‌آموزد و به تحقيق آنان پيش از اين در گمراهي آشكاري بودند.) مفاد اين آيات آن است كه بدون تعليم پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهراهي به فهم مقصود خدا از آيات قرآن وجود ندارد.

نقد:

1. گرچه آموزش مفاهيم قرآن و شرح و تفسير مشكلات آن، كه در آيه 44 نحل نيز آمده است «وَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (ما ذكر ـ قرآن ـ را بر تو فرو فرستاديم تا براي مردم آنچه را به سويشان فرود آمده، روشن سازي) وظيفه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهدانسته شده؛ ولي اين وظيفه ويژه مواردي است كه قرآن كريم برخي از مطالب را به اجمال مطرح كرده و بيان تفصيلي آن را به عهده پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله گذارده است.8 مانند فرمانِ به پا داشتن نماز در قرآن كه به زمان و مكان و تعداد ركعات و چگونگي انجام آن هيچ اشاره‌اي نشده است و اين جزئيات از راهي جز بيان پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله ـ يا جانشينان معصوم ايشان ـ به دست نمي‌آيد. بنابراين، آيات مورد بحث دلالتي بر عدم امكان فهم آيات قرآن ندارند.

2. معلم بودن پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله هيچ تلازمي با عدم امكان فهم قرآن ندارد؛ زيرا معلّم آسان‌كننده فرايند فهم و يادگيري است و اصل امكان فهم كتاب، پيش‌فرض آن است؛ يعني با فرض قابل فهم بودن كتاب يا نوشته‌اي ـ كه نياز به معلّم هم دارد ـ معلّمي براي آن در نظر مي‌گيرند.

3. اگر بپذيريم كه ظاهر آيات مورد بحث بر عدم امكان فهم قرآن پيش از تعليم پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله دلالت دارند، با آيات و رواياتي كه بر امكان فهم دلالت مي‌كنند ناسازگار مي‌باشند و چون دلالت آيات و روايات بيانگر امكان فهم قرآن قطعي و در مواردي صريح است نمي‌توان از مفاد آنها دست برداشت، بلكه بايد آيات مورد بحث را به يكي از گونه‌هاي زير توجيه كرد:

الف. مراد از اين آيات تعليم همه قرآن نيست، بلكه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهآيات ويژه‌اي را كه فهم آن از سطح درك مردم فراتر است تعليم مي‌دهد. شاهد اين جمع، رواياتي است كه آيات قرآن را ـ از حيث مراتب فهم ـ به چند دسته تقسيم مي‌كند؛ مانند: «... ثمّ قسّم كلامه ثلاثة اقسام فجعل قسما يعرفه العالم و الجاهل و قسما لا يعرفه الا من صفا ذهنه و لطف حسّه و صحّ تمييزه ممّن شرح اللّه صدره للاسلام و قسما لا يعرفه الا اللّه وامناؤُه و الراسخون في العلم.»9

اميرالمؤمنين عليه‌السلام در اين روايت مي‌فرمايند: خداوند سخنش را سه بخش كرده است: بخشي از آن به گونه‌اي است كه عالم و جاهل آن را مي‌شناسد و مي‌فهمد و بخشي از آن را جز كسي كه ذهنش با صفا، حسّش لطيف و بازشناسي وي درست و صحيح است ـ از كساني كه خدا سينه‌شان را براي اسلام گشوده است ـ نمي‌فهمد و بخشي ديگر به گونه‌اي است كه جز خدا و امانت‌داران او و راسخان در علم آن را نمي‌دانند.

ب. مراد از اين آيات، تعليم مراتب بالاي فهم قرآن است؛ يعني فهم هر آيه‌اي از قرآن داراي مراتبي است. برخي از اين مراتب را همه مي‌فهمند، اما برخي از آن را بايد از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله ياد بگيرند. شاهد اين جمع، رواياتي است كه تفاوت درجات معناهاي قرآن را مطرح كرده است. امام صادق عليه‌السلاممي‌فرمايد: «كتاب اللّه علي اربعة اشياء: علي العبارة و الاشارة و اللطائف و الحقائق. فالعبارة للعوام و الاشارة للخواص و اللطائف للاولياء و الحقائق للانبياء»؛10 كتاب خداي ـ عزّ و جل ـ بر چهار چيز مشتمل است: بر عبارت و اشارت و لطايف و حقايق. عبارت براي عموم (توده مردم) و اشارت براي خاصان و لطايف براي اوليا و حقايق براي پيامبران است.11

3. دلايل روايي

الف. معصومان عليهم‌السلام مخاطبان واقعي قرآن: امام باقر عليه‌السلام در گفت‌وگويي با قتاده، مفسّر بصري، فرمودند: «ويحك يا قتادة! انما يعرف القرآن من خوطب به»؛12 واي بر تو اي قتاده! همانا قرآن را كسي مي‌شناسد كه مخاطب (واقعي) آن است. اين روايت و روايات مشابه آن بر اين نكته دلالت دارند كه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله و امامان عليهم‌السلام مخاطبان واقعي قرآنند و فقط آنان مقصود خداوند را از آن درمي‌يابند.

نقد: مراد از اين روايات فهم كامل و تام قرآن، اعم از ظاهر و باطن، است كه ويژه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله و وارثان علوم اوست و رواياتي بر آن دلالت دارند؛ مانند روايتي كه از امام باقر عليه‌السلامنقل شده است: «ما يستطيع احد ان يدّعي انه جمع القرآن كلّه ظاهره و باطنه غيرُ الاوصياء»؛13 كسي جز اوصياي پيامبر نمي‌تواند ادعا كند كه همه قرآن، ظاهر و باطنش، را گرد آورده است. بر همين اساس، در روايتي ديگر امام صادق عليه‌السلام به ابوحنيفه مي‌فرمايد: «تعرف كتاب اللّه حق معرفته؟»؛14 آيا قرآن را آن‌گونه كه بايد، مي‌شناسي؟

برخورد سطحي با آيات قرآن و گمان درك همه حقايق آن، فكر باطلي بود كه در زمان امامان عليهم‌السلام در ميان برخي از عالمان رواج داشت، غافل از اينكه آيات قرآن داراي مراتبي از معاني است كه عقل عادي به تمامي آن راه نمي‌يابد. روايات يادشده درصدد نفي چنين توهّم و ادعايي است و فهم ظاهر آيه‌ها را نفي نمي‌كند.

همچنين امام باقر عليه‌السلام در روايت ديگري فرمودند: «و ليس شي‌ء ابعد من عقول الرجال من تفسير القرآن ان الاية لتكون اولها في شي‌ء و آخرها في شي‌ء و هو كلام متصل يتصرف علي وجوه»؛15 از عقل مردان (مردم) چيزي دورتر از تفسير قرآن نيست؛ به راستي كه ابتداي آيه درباره چيزي و انتهاي آن درباره چيزي (ديگر) است و حال آنكه سخني پيوسته است و به صورت‌هاي مختلفي درمي‌آيد.

نقد: اين‌گونه روايات نيز بر اين نكته تأكيد دارند كه رعايت نكردن قواعد تفسير، ما را از فهم ظاهر قرآن نيز بازمي‌دارد. شاهد اين سخن، بخش پاياني روايتي است كه بر تفاوت ابتدا و انتهاي برخي آيات قرآن (در عين پيوستگي) دلالت دارد. ممكن است ابتداي آيه درباره مسائل اين جهاني و انتهاي آن درباره مسائل جهان ديگر باشد و يا ابتداي آن درباره موجودات مادي و انتهاي آن درباره موجوداتِ غيرمادي باشد. همچنين ممكن است ابتداي آيه، حكمي از احكام فرعي و انتهاي آن مسئله‌اي هستي‌شناختي باشد. پس دقت در اين‌گونه ويژگي‌ها به هنگام تفسير قرآن ضروري است، در حالي كه نگاهي به تفسيرهاي مخالفان اهل‌بيت عليهم‌السلام در صدر اسلام بي‌دقتي آنان را در فهم و تفسير قرآن آشكار مي‌سازد و اعتراض اهل‌بيت عليهم‌السلام در روايات مورد بحث به چنين افرادي است.

با توجه به مطالب پيش‌گفته معلوم شد كه مراد از «الرجال» در اين روايات، افراد خاصي مانند قتاده و ابوحنيفه و همفكران آنان هستند كه دقتي شايسته در باب فهم قرآن نداشته و ندارند. در غير اين صورت، شايسته بود چنين گفته شود: «ليس شي‌ء بابعد من العقل من تفسير القرآن.» بنابراين، مراد از دور بودن عقل مردان از فهم و تفسير قرآن، دور بودن درك افراد و گروه‌هاي خاصي است كه قواعد فهم را رعايت نمي‌كنند و يا از حد فهم ظاهر و تفسير فراتر رفته، مدعي درك و فهم همه معارف ظاهري و باطني قرآن هستند.

ب. اراده خلاف ظاهر در بسياري از آيات: در رواياتي، سخن از مراد نبودن ظاهر بعضي از آيات به ميان آمده است. چه بسا لفظ آيه‌اي عام يا مطلق بوده ولي در واقع، خاص يا مقيّد اراده شده باشد. اميرالمؤمنين عليه‌السلامدر روايتي مي‌فرمايند: «منه ما لفظه عام محتمل العموم و منه ما لفظه واحد و معناه جمع و منه ما لفظه جمع و معناه واحد و منه ما لفظه ماض و معناه مستقبل ...»؛16 بخشي از آيات قرآن واژگان عام دارد و احتمال عام بودن آن مي‌رود و برخي از آيات داراي واژه مفردي است كه معناي جمع دارد و بخشي داراي واژه جمع است كه معناي مفرد دارد و بخشي داراي صيغه ماضي و (حال آنكه) مقصود از آن مستقبل است.

در اين‌گونه روايات، بر اين نكته تأكيد شده كه ظاهر برخي آيات مقصود خداوند نيست و چون موارد اين آيات تعيين نشده بنابراين، فهم هيچ آيه‌اي براي ما ممكن نيست؛ زيرا در هر آيه‌اي احتمال اراده خلاف ظاهر وجود دارد.

نقد:

1. احتمال اراده خلاف ظاهر، ويژه آيات قرآن نيست و در هر سخني ـ از جمله در روايات ـ نيز وجود دارد و لازمه اين استدلال آن است كه روايات ـ بلكه هر سخني ـ غيرقابل فهم براي ديگران باشد؛ زيرا در آن موارد نيز مواردي كه اراده خلاف ظاهر شده است متعيّن نيست و اين لازمه باطل را صاحبان اين استدلال نمي‌پذيرند.

2. صرف احتمال اراده خلاف ظاهر، در هيچ سخني موجب عدم امكان فهم آن نمي‌شود، بلكه روش عقلا در اين موارد آن است كه براي فهم آن به بررسي و فحص از قيود مي‌پردازند تا مقصود را به دست آورند. بنابراين، در چنين مواردي ابتدا بايد به دنبال مخصّص و مقيّد و قراين در آيات ديگر و احيانا روايات بود و در صورت نيافتن قرينه‌اي بر اراده خلاف ظاهر، همان معناي ظاهر را مراد خداوند دانست و به هر حال، در اين‌گونه موارد تفاوتي ميان فهم قرآن و روايات و يا سخنان گويندگان ديگر نيست. بر اين اساس، احتمال اراده خلاف ظاهر، سبب امتناع فهم قرآن نمي‌شود، بلكه لزوم پي‌جويي قراين را ضروري مي‌سازد.17

ج. اهل‌بيت عليهم‌السلام سخن‌گويان راستين قرآن: در روايتي آمده است: «فاستنطقوه و لن ينطق لكم و لكن اخبركم عنه»؛18 آن (قرآن) را به سخن آوريد و هرگز براي شما سخن نمي‌گويد، اما من از آن به شما خبر مي‌دهم. و در روايت ديگري، امام صادق عليه‌السلام فرموده است: «همانا قرآن مثل‌هايي براي مردمي است كه مي‌دانند، نه ديگران و براي مردمي كه به شايستگي آن را مي‌خوانند (و مي‌فهمند) آنان كساني‌اند كه بدان ايمان مي‌آورند و آن را مي‌شناسند، اما ديگران چقدر (قرآن) برايشان دشوار است و از دل‌هايشان دور است. از اين‌رو، پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهفرمودند: به راستي كه از دل‌هاي مردمان چيزي دورتر از تفسير قرآن نيست و در اين وادي همه مردم سرگردانند جز آنكه خدا بخواهد و جز اين نيست كه خدا با پوشاندن مطالب قرآن خواسته است تا مردم به باب و راه او برسند و او را بپرستند و از راه قرآن به فرمان‌برداري از برپادارندگان كتاب (قرآن) و گويندگان فرمان او برسند و آنچه از قرآن كه به (فهم) آن نيازمندند از آنان جويا شوند نه از خود ... به راستي مردم در دانش كتاب (قرآن) همگون نيستند... نه بر (فهم) آن توانايي دارند و نه بر تأويل آن، جز از مرز و راهي كه خدا براي آن قرار داده است.»19

مدلول اين‌گونه روايات آن است كه قرآن كريم براي عموم مردم صامت بوده و فهم مطالب آن ويژه پيشوايان معصوم عليهم‌السلاماست. خداوند اين دانش را در اختيار آنان قرار داده تا مردم به آنان مراجعه كرده و از اين طريق با معارف قرآن آشنا شوند. بنابراين، كسي نمي‌تواند بدون مراجعه به معصومان عليهم‌السلام از قرآن بهره گيرد.

نقد: ظاهر اين روايات با بعضي از آيات قرآن20 ناسازگار است. افزون بر اين، روايات متعددي نيز در برابر آن قرار دارند؛ مانند رواياتي كه قرآن را كتابي گويا معرفي مي‌كند: «كتاب اللّه بين اظهركم ناطق لا يعيي لسانه»؛21 كتاب خدا در ميان شماست، گوينده‌اي كه زبانش به لكنت نمي‌افتد. يا «ينطق بعضه ببعض و يشهد بعضه علي بعض»؛22 بعضي از آن به بعضي ديگر گويا مي‌شود و بعضي از آن گواه بعضي ديگر است. و نيز رواياتي كه قرآن را ملجأ و راه‌گشاي مسلمانان در تاريكي فتنه‌ها مي‌دانند؛ مانند: «فاذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن»؛23 هرگاه فتنه‌ها چون پاره‌هاي شب تار بر شما مشتبه شد بر شما باد به قرآن. و رواياتي كه به تدبّر و فهم قرآن فرمان مي‌دهد: «تدبّروا القرآن و افهموا آياته»؛24 در قرآن بينديشيد و آياتش را بفهميد. اين روايات همه بر امكان فهم قرآن دلالت دارند. بنابراين، معناي روايات سخن‌گويي اهل‌بيت عليهم‌السلام از قرآن، انحصار فهم مراتب ويژه‌اي از قرآن (مانند معاني باطني و پي بردن به حقيقت معارف قرآني) به آنان است يا آنكه مخاطبانِ اين‌گونه روايات، گروه‌هايي بوده‌اند كه شرايط لازم براي تفسير و فهم كلام خدا را نداشته‌اند.

امكان فهم قرآن و دلايل آن

دلايل عقلي و ادلّه و شواهد نقلي معتددي بر قابل فهم بودن قرآن كريم دلالت دارند. اين دلايل و شواهد عبارتند از:

1. عقلايي بودن زبان قرآن

قرآن كريم بر اساس اصول محاوره عقلايي با مردم سخن گفته و دليلي بر كاربرد شيوه جديدي در بيان قرآن وجود ندارد. بنابراين، همان‌گونه كه محاورات ديگران قابل فهم است، آيات قرآن نيز فهم مي‌شود و مخاطبان نيز فهم خود را درست مي‌شمارند. اگر اين‌گونه برداشت و فهم زبان قرآن شيوه‌اي نادرست يا مخالف با مراد خداوند از آيات مي‌بود لازم بود به روشني به همه ابلاغ شود تا مردم دچار كژفهمي نشده و هدف از نزول قرآن، كه هدايت مردم است، از ميان نرود.25

2. هماوردخواهي قرآن

پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آله براي اثبات حقانيت رسالت خود، مخالفان را به آوردن كتابي همانند قرآن فراخوانده است. لازمه اين فراخوان، قابل فهم بودن قرآن است تا مخالفان با فهم محتوا و آگاهي از جنبه‌هاي گوناگون اعجازي آن همانندآوري كنند. اگر قرآن قابل فهم نباشد يا فهم مخالفان قرآن بر خلاف مراد خدا و يا منوط به تأييد آن از سوي معصومان عليهم‌السلامباشد، تحدّي و مبارزطلبي قرآن بي‌معنا خواهد بود؛ زيرا منكران قرآن براي سخنان معصومان اعتباري قايل نيستند.26

3. فراخوان تدبّر در آيات

خداوند تعالي در آياتي تدبّر در قرآن را هدف نزول دانسته است: «كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ»(ص: 29)؛ اين كتابي با بركت است كه بر تو فرو فرستاديم تا در آيات آن بينديشند و خردمندان متذكر شوند. همچنين از تدبّر در آيات ستايش كرده، و بر تدبّر نكردن در آن نكوهش نموده است: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَي قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمّد: 24)؛ آيا در قرآن نمي‌انديشند يا آنكه قفل‌ها بر دل‌ها(ي آنان) است؟ «أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءهُم مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءهُمُ الْأَوَّلِينَ»(مؤمنون: 68)؛ آيا در اين گفتار (قرآن) نينديشيدند يا آنكه چيزي برايشان آمده كه بر پدران نخستينشان نيامده است؟ و نيز تدبّر در قرآن را راهي براي فهم يكي از ابعاد اعجاز قرآن دانسته است: «أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفا كَثِيرا» (نساء: 82)؛ آيا در قرآن نمي‌انديشند (تا دريابند كه) اگر از سوي غير خدا مي‌بود ناهماهنگي فراواني در آن مي‌يافتند.27 بر اساس اين آيات، فهم قرآن و تدبّر در آن نه تنها امري ممكن، بلكه لازم و ضروري است.

4. برخي اوصاف قرآن

برخي از اوصاف قرآن كريم كه در آيات متعددي آمده است، بر قابل فهم بودن قرآن دلالت دارند؛ مانند: نور و بيان و تبيان: «وَ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورا مُبِينا»(نساء: 174)؛ و نوري آشكار به سوي شما فرستاديم. «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ»(آل‌عمران: 138)؛ اين (كتاب) روشن‌گري براي مردم است. «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانا لِكُلِّ شَي‌ءٍ» (نحل: 89)؛ و بر تو كتاب را فرو فرستاديم كه بيانگر همه چيز است. «وَ هَـذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (نحل: 103)؛ و زبان قرآن، زبان عربي روشن است.

اين اوصاف و همانندهاي آن،28 بيانگر امكان فهم آيات قرآن كريم است؛ زيرا بيان و تبيان، آن است كه مطلبي را آشكارا بازگو كند. نور آن است كه خود روشن باشد و ديگر چيزها را در پرتو شعاع خود روشن سازد. اگر قرآن، دست‌كم در مراحل ابتدايي فهم، جز با بيان معصومان عليهم‌السلام قابل فهم نباشد، اوصاف پيش‌گفته بر آن صادق نخواهد بود؛ زيرا چيزي كه قابل فهم نيست چگونه نور و تبيان و مبين است؟

5. روايات

دسته‌هاي مختلفي از روايات بر امكان فهم همگاني قرآن دلالت دارند:

الف. روايات بيانگر ضرورت تدبّر در قرآن: پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهمي‌فرمايد: «تدبّروا القرآن و افهموا آياته»؛29 در قرآن بينديشيد و آياتش را بفهميد. و نيز فرمود: «ويلٌ لمن لاكها بين فكّيه و لم يتأمّل فيها»؛30 واي بر آنكه قرآن را در ميان دو فكّ خود بجود و در آن نينديشد. امام علي عليه‌السلام نيز فرموده است: «الا لا خير في قرائة ليس فيها تدبّر»؛31 آگاه باشيد! در خواندني كه انديشه در آن نباشد هيچ خيري نيست.

پيش‌فرض پذيرفته شده در اين روايات، امكان فهم قرآن براي غير معصومان عليهم‌السلام است؛ زيرا تا نوشته‌اي براي مردم قابل فهم و درك نباشد، آنان را به تأمل و تدبّر در آن فرمان نمي‌دهند.

ب. روايات بيانگر انواع آيات قرآن: برخي از روايات در مقام دسته‌بندي معارف مستفاد از آيات قرآن، فقط يك بخش از آنها را دور از فهم مردم دانسته است و درك ديگر بخش‌ها را براي آنان ممكن مي‌داند. امام صادق عليه‌السلاممي‌فرمايد: «كتاب اللّه علي اربعة اشياء علي العبارة و الاشارة و اللطائف و الحقايق فالعبارة للعوام و الاشارة للخواص و اللطائف للاولياء و الحقايق للانبياء»؛32 (معارف) قرآن شامل چهار بخشِ عبارت‌ها، اشارت‌ها، لطايف و حقايق است. عبارت‌ها براي عامه مردم، اشارت‌ها براي خواص، لطايف براي اوليا و حقايق ويژه انبياست.

ج. روايات بيانگر چگونگي فهم قرآن: امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (قلم 1)؛ (نون، سوگند به قلم و آنچه مي‌نويسند) بر ثبت همه حوادث عالم از گذشته و آينده توسط قلم در كتاب مكنون الهي تأكيد كرده و آن را اصل براي ديگر نسخه‌ها برشمردند و فرمودند: «اولستم عربا؟ فكيف لا تعرفون معني الكلام و احدكم يقول لصاحبه انسخ ذلك الكتاب، اوليس انما ينسخ من كتاب آخر من الاصل؟ و هو قوله «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (جاثيه: 29)؛ آيا عرب نيستيد؟ پس چگونه معناي سخن را نمي‌فهميد در حالي كه يكي از شما به همنشين خود مي‌گويد اين كتاب را نسخه‌برداري مي‌كنم؟ آيا چنين نيست كه از كتاب ديگري كه اصل است نسخه‌برداري مي‌كند؟ و آن سخن خداست «راستي كه ما (از) آنچه مي‌كرديد رونوشت مي‌گرفتيم.»33

در اين روايت، در شرح مراد از آيه، به كاربرد عرفي يكي از واژگان به كار رفته در آيه ديگرِ مرتبط با آن استناد شده و فهم همگاني از آن واژه، ملاكِ فهم مراد خداوند از آيه قرار گرفته است. بنابراين، آگاهان به زبان عربي با توجه به معاني واژه‌ها و ساختار ادبي (صرفي، نحوي و بلاغي) كلام عربي ـ كه زبان قرآن است ـ مي‌توانند به فهم مراد خداوند از اين كتاب دست يابند.

عبدالاعلي مولي آل سام از امام صادق عليه‌السلام چنين روايت كرده است: «قلت لابي عبداللّه: عثرت فانقطع ظفري فجعلت علي اصبعي مرارة فكيف اصنع بالوضوء؟ قال: يعرف هذا و اشباهه من كتاب اللّه عزّ و جلّ «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج: 78) امسح عليه»؛34 به امام صادق عليه‌السلام گفتم: به زمين افتادم و ناخنم جدا شد و مرهمي بر آن نهادم (اينك) چگونه وضو بگيرم؟ فرمود: اين (مسئله) و همانندهاي آن از كتاب خداي ـ عزّ و جلّ ـ فهميده مي‌شود. قرآن مي‌فرمايد: «(خداوند) حرجي (كار دشوار و طاقت‌فرسا) در دين بر شما قرار نداده است» بر (روي همان) مرهم مسح كن.

اين روايت بر قابل فهم بودن قرآن دلالت دارد؛ زيرا اگر غير معصومان عليهم‌السلام دركي از آيات قرآن نداشتند لازم بود امام به جاي «يُعرَف» (فهميده مي‌شود) بفرمايد: «اَعرِفُ» (مي‌فهمم). اين مسئله اشاره به امكان فهم تدبّركنندگان در قرآن دارد.

در روايت ديگري، امام صادق عليه‌السلام در پاسخ به سؤال زراه كه از آن حضرت پرسيده بود: از كجا دانستيد كه مسح، به قسمتي از سر و پاهاست، فرمودند: «يا زرارة! قال رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌و‌آله و نزل به الكتاب من اللّه ـ عزّ و جلّ ـ لان اللّه ـ عزّ و جلّ ـ يقول: «فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ»فعرفنا ان الوجه كله ينبغي ان يغسل. ثم قال: «وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَي الْمَرَافِقِ.» فوصل اليدين الي المرافق فعرفنا انه ينبغي لهما ان يغسلا الي المرفقين. ثم فصل بين الكلام فقال: «وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ»فعرفنا حين قال «بِرُؤُوسِكُمْ» ان المسح ببعض الرأس لمكان الباء ثم وصل الرجلين بالرأس كما وصل اليدين بالوجه فقال: «وَأَرْجُلَكُمْ إِلَي الْكَعْبَينِ» فعرفنا حين وصلها بالرأس ان المسح علي بعضها...»؛35 اي زراره! رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهفرموده و قرآن آن را از سوي خدا فرود آورده است؛ زيرا خداي ـ عزّ و جلّ ـ مي‌فرمايد: «رويتان را بشوييد»، فهميديم كه همه صورت را بايد شست. سپس فرمود: «و دست‌هايتان را تا آرنج.» پس دست‌ها را تا آرنج به (شستن) صورت عطف كرد، فهميديم كه بايد دست‌ها را تا آرنج شست. سپس رشته سخن را جدا كرده و فرمود: «سرهايتان را مسح كنيد» پس زماني كه فرمود «بِرُؤُوسِكُمْ» فهميديم كه مسح به قسمتي از سر است به خاطر حرف «با» (كه در ابتداي «بِرُؤُوسِكُمْ» آمده است.) آن‌گاه پاها را به سر عطف كرد، همان‌طور كه دست‌ها را به صورت و فرمود: «وَأَرْجُلَكُمْ إِلَي الْكَعْبَينِ.» پس از اين عطف، فهميديم كه مسح بر قسمتي از پاها (واجب) است.

امام عليه‌السلام به اين وسيله شاگردان خود را تربيت مي‌كردند تا راه استدلال به قرآن را فرا گيرند و در اين راه از همان شيوه‌اي استفاده مي‌كردند كه مردم در فهم زبان عربي به كار مي‌بردند. بنابراين، هر كس با رعايت شرايط و اصول فهم، به قرآن مراجعه كند به مراد خدا دست خواهد يافت.

د. روايات بيانگر لزوم تمسّك به قرآن: در روايات متعددي فرمان تمسّك به قرآن آمده است؛ مانند روايت نبوي صلي‌الله‌عليه‌و‌آله: «... فاذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن»؛36 زماني كه فتنه‌ها چون پاره‌هاي شب تار شما را فراگيرد بر شماست كه به قرآن روي آوريد. در اين‌گونه روايات، امكان فهم قرآن مفروغٌ عنه دانسته شده است؛ زيرا با فرض عدم امكان فهم آيات تمسّك به قرآن براي رهايي از فتنه‌ها بي‌فايده و لغو خواهد بود.

ه . روايات بيانگر معيار بودن قرآن در ارزيابي روايات: در روايتي از امام صادق عليه‌السلام آمده است: «كل شي‌ء مردود الي كتاب اللّه و السنّة و كل حديث لا يوافق كتاب اللّه فهو زخرف»؛37 هر چيزي به كتاب خدا و سنّت بازگردانده مي‌شود و هر حديثي كه با كتاب خدا موافق نباشد باطلي آراسته است.

اين روايت به روشني بر امكان فهم قرآن دلالت دارد؛ زيرا اگر فهم قرآن ممكن نبود هرگز آن را معيار سنجش روايات سره از ناسره قرار نمي‌دادند. در روايتي از پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آله آمده است: «ما جاءكم عني يوافق القرآن فانا قلته و ما جاءكم لا يوافق القرآن فلم اقله»؛38 آنچه از من براي شما نقل مي‌شود كه با قرآن موافق است گفته من است و آنچه با قرآن موافق نيست من نگفته‌ام.

بر اساس اين روايات، قرآن معيار سنجش روايات و در نتيجه، قابل فهم دانسته شده است؛ زيرا چيزي كه خود مبهم است و مراد از آن روشن نيست چگونه ميزان ارزيابي مطالب ديگر تواند بود؟

جواز فهم قرآن

پس از اثبات امكان فهم غير معصومان عليهم‌السلام از قرآن، اين سؤال مطرح مي‌شود كه آيا اين فهم و تفسير، جايز است يا اينكه به رغم ممكن بودن، جايز نيست و فقط براي معصومان عليهم‌السلام رواست كه به تفسير قرآن بپردازند و فقط بيان آنان در فهم مراد خدا از آيات، معتبر است؟

در اين‌باره نيز دو ديدگاه عمده وجود دارد: نخست، ديدگاه عدم جواز كه فقط فهم و تفسير معصومان عليهم‌السلام را روا و دخالت غيرمعصوم را در شرح و تفسير مفاهيم قرآني ناروا مي‌داند.39 دوم، ديدگاه كساني كه فهم و تفسير را براي غير معصوم نيز جايز دانسته‌اند، مشروط به اينكه اصول و قواعد فهم قرآن مورد توجه و عمل مفسّر قرار گيرد.

پيش از بيان ادلّه طرفين، لازم است به اين نكته اشاره كنيم كه جواز فهم و تفسير قرآن از دو منظر قابل بحث است: جواز تكليفي و جواز وضعي. مقصود از جواز تكليفي بيان اين نكته است كه اقدام به تفسير قرآن از نظر شرعي جايز است و منعي ندارد و مقصود از جواز وضعي آن است كه در هر صورت، حاصل تلاش‌هاي علمي مفسّر در فهم مفاد آيات و كشف مقصود خدا از آن، حجّيت دارد. برخي از ادلّه قايلان به عدم جواز، عام بوده و هر دو نوع جواز را نفي مي‌كند؛ اما برخي ديگر فقط يكي از آن دو را از ميان برمي‌دارد. براي مثال، استدلال به آيات و روايات بازدارنده از پيروي گمان، هر دو نوع جواز تكليفي و وضعي را مد نظر دارد، ولي استدلال به روايات بازدارنده از تفسير به رأي بر عدم جواز تكليفي و استناد به روايات بيانگر تحريف، جواز وضعي تفسير را هدف قرار مي‌دهد.

دلايل عدم جواز فهم قرآن

الف. ممنوعيت پيروي از گمان: گرچه قرآن قابل فهم است، اما اين فهم يقين‌آور نيست و حاصلي جز گمان به مراد خداوند در پي ندارد. بنابراين، فهم و تفسير ما (غير معصومان) از قرآن مستلزم نسبت دادن اموري به خداي تعالي است كه علم بدان نداريم. اين استناد با توجه به آيات و رواياتِ بازدارنده از پيروي گمان، امري ناپسند و نكوهيده است. قرآن كريم در مقام نكوهش از مشركان و منكران قيامت، پيروي از گمان را نكوهش كرده و آن را بيانگر حقيقت نمي‌داند؛ مانند: «إِن يَتَّبِعُونَ إِالَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَي الْأَنفُسُ»(نجم: 23)؛ جز از گمان و خواهش‌هاي نفساني خود پيروي نمي‌كنند. «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئا» (نجم: 28)؛ راستي كه گمان براي رسيدن به حق كفايت نمي‌كند. همچنين در روايتي آمده است: «من قال في القرآن بغير علم فليتبوّأ مقعده من النار...»؛40 هركس درباره (مراد از آيات) قرآن سخني بدون علم بگويد (در قيامت) جايگاه خود را از آتش فراهم آورد.

نقد: اولاً، فهم همه گفتارها و نوشتارها ـ جز موارد صريح كه اندك است ـ ظنّي است و اختصاصي به آيات قرآن ندارد. اگر فهم عقلايي از محاورات ـ كه بيشتر ظني است ـ بي‌اعتبار است، بايد در همه موارد بدان پايبند بود؛ از جمله در فهم رواياتي كه از معصومان عليهم‌السلام رسيده است؛ زيرا زبان قرآن و روايات، همان زبانِ متّكي بر اصول محاوره عقلايي است. بر اين اساس، ظنّي بودن فهم، اختصاصي به آيات قرآن ندارد و باور معروف ظني الدلاله بودن قرآن و قطعي الدلاله بودن روايات، بي‌پشتوانه و عاري از حقيقت و بر خلاف آيات و روايات است. آيا از عبارت قرآني «اللّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ»(بقره: 255) جز يگانگي خدا و نفي شرك، چيز ديگري فهميده مي‌شود؟

ثانيا، آيات مورد استدلال، در باب نكوهشِ پيروي از گمان در امور اساسي اعتقادي است؛ مانند توحيد و نبوت و معاد. بنابراين، نمي‌توان براي اثبات ناروايي پيروي از گمان در فهم متون به آنها استدلال كرد.41

ثالثا، گمان بر دو نوع است: يكي گمان معتبر و ديگري گمان بي‌اعتبار. آيات و رواياتي كه ما را از تكيه بر گمان بازمي‌دارند به گمان‌ها و حدس و تخمين‌هاي بي‌اعتبار برخاسته از خواهش‌هاي نفساني كه اطمينان‌آور نيست و عقلا بدان تكيه نمي‌كنند اشاره دارند. بنابراين، گمان‌هاي اطمينان‌آور و از جمله ظواهر كتاب و سنّت كه بعد از بررسي قراين مختلف كلام به دست مي‌آيد، براي ما حجّت است و از مصاديق قول به غير علم نخواهد بود؛ زيرا گمان معتبر از منظر قرآن و روايات، علم تلقّي شده وآثار علم بر آن مترتب مي‌شود؛ چنان‌كه در عرف عقلا نيز چنين است.42

ب. روايات نكوهشگر تفسير به رأي: در روايات متعددي تفسير به رأي نكوهش شده است؛ مانند: «من فسّر القرآن برأيه فقد افتري علي اللّه الكذب»؛43 هركس قرآن را با رأي خويش تفسير كند بر خداوند دروغ بسته است. و: «ما آمن بي من فسّر برأيه كلامي»؛44 آنكه سخن مرا به رأي خود تفسير كند به من ايمان نياورده است.

مقصود از تفسير به رأي، پرداختن به فهم آيات قرآن با تكيه بر آراء و انديشه‌هاي خود و عدم بهره‌گيري از بيانات معصومان عليهم‌السلاماست. بنابراين، تفسير بدون مبنا قرار دادن روايات پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله و اهل‌بيت عليهم‌السلامتفسير به رأي و غير معتبر است.

نقد: مراد از تفسير به رأي45 آن است كه مفسّر بي‌توجه به قواعد محاوره و ادبيّات عرب و قراين كلام و صرفا بر اساس ديدگاه شخصي و غير مستند خود، قرآن را تفسير كند و يا آنكه پيش از مراجعه به قرآن، ديدگاهي را انتخاب كرده، سپس آن را بر آيه تحميل كند و همان را مراد خداوند از آيه مورد بحث خود قرار دهد. به همين دليل، در روايات تفسير به رأي، واژه رأي به ضمير اضافه شده تا «رأي شخص» را افاده كند. اصول محاوره عقلايي و بديهيات و دلايل متقن عقلي «رأي شخص» به شمار نمي‌آيند. اگر كسي بر اساس مطالب بديهي يا نزديك به بديهي عقلي و قراين پيوسته و ناپيوسته سخن ـ كه اعتبار آن روشن است ـ قرآن را تفسير كند، تفسير به رأي نكوهش شده در آن روايات نخواهد بود.

ج. روايات بيانگر تحريف قرآن: بر اساس روايات بيانگر تحريف قرآن، بخشي از آيات قرآن از بين رفته و يا از جاي اصلي خود جدا شده است و با اين تغييراتي كه پديد آمده، فهم هيچ بخشي از قرآن براي ما جايز نيست. چه بسا در آن بخشي كه تحريف شده است، آيه‌اي بوده كه در فهم مراد خداوند از آيه يا آيات مورد تفسير تأثير داشته و اكنون با عدم وجود آن به هيچ وجه به مراد خداوند راهي نخواهيم داشت و اقدام به تفسير كاري نارواست.

نقد: قرآن كريم مصون از تحريف است و روايات مربوط به تحريف از نظر سند و دلالت خالي از اشكال نيست.46 بنابراين، نه چيزي از قرآن كم شده و نه مطلبي به آن افزوده شده است و اگر احتمال جابه‌جايي برخي آيات مي‌رود، به گونه‌اي نيست كه فهم ما را دچار اختلال كند و مراد خداوند بر ما مشتبه گردد. بدين‌ترتيب، تفسير قرآن در صورتي كه با رعايت اصول و قواعد فهم قرآن همراه باشد، نتيجه آن به عنوان مراد خداوند تعالي براي ما معتبر خواهد بود.

دلايل جواز فهم قرآن

الف. دليل عقلي: چنان‌كه پيش‌تر گذشت، قرآن بر اساس اصول محاوره عقلايي با مردم سخن گفته و دليلي بر به كارگيري شيوه ديگري در بيان قرآن وجود ندارد. مخاطبان قرآن نيز از آغاز تاكنون بر همين اساس (اصول محاوره) به فهم قرآن روي آورده‌اند. اگر اين شيوه فهم ناروا بود بايد به صراحت به همه اعلام مي‌گرديد تا با پرهيز از آن گرفتار كژفهمي نشوند؛ زيرا سكوت در اين زمينه، مردم را به گم‌راهي كشانده و با هدف از نزول قرآن، كه هدايت مردم است، ناسازگار و از ساحت حكيمانه خداي متعال و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله دور است.

ب. دلايل نقلي:

1. آيات قرآن: همان‌گونه كه در بحث امكان فهم اشاره شد، قرآن كريم مردم را به تدبّر در آيات قرآن فراخوانده و فرمان داده است. بي‌گمان، خداي حكيم و اولياي او به چيزي كه نارواست فرمان نمي‌دهند. بنابراين، وجود اين فرمان‌ها يا سفارش‌ها، دليل روا بودن فهم ما از قرآن است. نمي‌توان گفت كه مراد از اين‌گونه آيات آن است كه مردم با مراجعه به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله و اهل‌بيت عليهم‌السلام از مفاد آيات با خبر شده و در آن تدبّر كنند؛ زيرا ظاهر اين آيات و روايات، بر تدبّر و فهم مستقيم و بي‌واسطه مخاطبان قرآن دلالت دارد. همچنين قرآن كريم در چند مورد براي اثباتِ از سوي خدا بودنِ خود، مخاطبان را به همانندآوري فرا خوانده است تا هماهنگي كامل و عدم اختلاف آيات قرآن با يكديگر و عدم توانايي خود از ارائه چنين مطالبي را به عيان بنگرند. به طور طبيعي پيش‌فرض چنين فراخواني، جايز بودن فهم و تفسير مخاطبان است.

2. روايات اهل‌بيت عليهم‌السلام: دسته‌هاي مختلفي از روايات اهل‌بيت عليهم‌السلامـ كه پيش‌تر در بحث امكان فهم مطرح شد ـ دلالت روشني بر جواز فهم قرآن دارند؛ زيرا دستور و تأكيد بر تدبّر در قرآن، آموزش شيوه فهم و تفسير قرآن دستور به تمسّك به قرآن در فتنه‌ها و معيار بودن قرآن براي ارزيابي روايات، كه در روايات اهل‌بيت عليهم‌السلام مطرح شده است، همه بر اين اصل مسلم مبتني است كه فهم درست و معتبر آيات امكان‌پذير است.

پى نوشت ها

1ـ براى آگاهى بيشتر در اين‌باره ر.ك. ريچارد اى پالمر، علم هرمنوتيك نظريه تأويل در فلسفه‌هاى شلاير ماخر، ديلتاى، هايدگر، گادامر، ترجمه محمّد سعيد حنايى كاشانى (تهران، هرمس، 1377)، ص 165 / نيچه و ديگران، هرمنوتيك مدرن گزينه جستارها، ترجمه بابك احمدى و ديگران (تهران، مركز نشر، 1377)، ص 12 و 13 / محمّد مجتهد شبسترى، هرمنوتيك كتاب و سنّت، چ چهارم (تهران، طرح نو، 1379)، ص 258و259 و 298و 301 / همو، نقدى بر قرائت رسمى از دين (تهران، طرح نو، 1379)، ص 38 و 329.

2ـ براى آگاهى بيشتر ر.ك. نعمت‌اللّه جزايرى، منبع الحياة، چاپ شده در پايان رساله الشهاب الثاقب فيض كاشانى بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، 1401 / يوسف بحرانى، الحدائق الناضرة (قم، جماعه‌المدرسين، بى‌تا)، ج 1، ص 26، 30 و 32 / همو، الدرر النجفية (بى‌جا، مؤسسة آل‌البيت، بى‌تا)، ص 169 و 171 به بعد.

3ـ براى آگاهى از اين ديدگاه بنگريد به: يوسف بحرانى، الدرر النجفيه، ص 170 / محمّدامين استرآبادى، الفوائد المدنيه بى‌جا، دارالنشر لاهل البيت، بى‌تا، ص 47 و 128 به بعد / محمّدبن حسن حرّ عاملى، وسائل‌الشيعه، ط. الثانية (قم، آل‌البيت، 1414)، ج 27، ص 176.

4ـ براى آگاهى از اين ديدگاه ر.ك. تفسيرهاى عرفانى، از جمله تأويلات ملّا عبدالرزاق كاشانى كه در نسخه چاپى به خطا با عنوان تفسير القرآن‌الكريم، به محى‌الدين بن عربى، نسبت داده شده است.

5ـ اين دليل در كتاب‌هاى اصول فقه، نقل و نقد شده است. براى آگاهى بيشتر ر.ك. محمّدكاظم آخوند خراسانى، كفاية الاصول (بى‌جا، مؤسسة آل‌البيت، بى‌تا)، ج 2، ص 60 / سيد محمّدباقر صدر، دروس فى علم‌الاصول، ط. الثانية (بيروت، دارالكتب اللبنانى مكتبة المدرسة، 1406)، ج 1، ص 273.

6ـ واژه مسّ به معناى تماس دو چيز با يكديگر است، چه در ميان دو امر عينى و چه ميان امرى عينى با ذهنى (مانند درك با حس لامسه.) اما در مورد فهم و درك مفاهيم (علم حصولى) به كار نرفته است. بر اين اساس، مراد از مسّ قرآن، يا تماس بدن انسان با نوشته قرآن است كه در اين صورت «لا» در جمله «لا يمسّه الا المطهّرون» ناهيه است و يا آيه ياد شده، جمله خبريّه به معناى انشا است و در هر دو صورت، مقصود حرمت تماس بدن انسان با نوشته قرآن است يا آنكه مراد از مسّ درك حقيقت قرآن با علم حضورى مى‌باشد.

7ـ مانند اينكه ضمير «لا يمسّه» به كتاب مكنون بازگردد و در اين صورت، سخن مستقيما ناظر به قرآن نيست و آيه ارتباطى به عدم امكان فهم انسان‌هاى عادى از قرآن ندارد. شايان ذكر است كه كلمه «مطهّرون» نيز داراى سه احتمال است: 1. معصومان؛ 2. پاك‌شدگان از حدث كه با وضو يا غسل به طهارت دست يافته‌اند؛ 3. فرشتگان.

8ـ بيانات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌و‌آله در شرح آيات قرآن منحصر به حوزه احكام نيست، بلكه شرح آيات ديگر را نيز شامل مى‌شود. از جمله اين بيانات در روايتى از ابن مسعود چنين نقل شده كه چون آيه «الذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم»آنان‌كه ايمان آورده و ايمانشان را به ستم نيالودند نازل شد، بر مردم گران آمد و گفتند: يا رسول‌اللّه! كدام‌يك از ما به خود ستم نكرده است؟ ايشان فرمود: مفاد آيه آن نيست كه شما در نظر داريد؛ آيا سخن بنده نيكوكار (لقمان) را نشنيده‌ايد كه «ان الشرك لظلم عظيم» (همانا شرك به خدا ستمى بزرگ است؟) مقصود (از ظلم در اين آيه) شرك است. (ر.ك. محمّدبن اسماعيل بخارى، صحيح البخارى «بى‌جا، دارالفكر، 1404»، ج 8، ص 54.)

9ـ احمد طبرسى، الاحتجاج بى‌جا، دارالنعمان، بى‌تا، ج 1، ص 376.

10ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار تهران، دارالكتب الاسلاميه، بى‌تا، ج 78، ص 277.

11ـ از ديگر آياتى كه ممكن است براى اثبات انحصار فهم قرآن به معصومان بدان استدلال شود آيه هفتم آل‌عمران است: «هُوَ الَّذِى أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِى قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِى الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الالْبَابِ» استدلال به اين آيه، بر چند پيش‌فرض استوار است: نخست آنكه مراد از راسخان در علم معصومان عليهم‌السلامهستند و ديگر آنكه مقصود از تأويل، تفسير قرآن است و سوم آنكه ضمير «تأويله» به همه قرآن باز مى‌گردد. بنابراين، مدلول آيه آن است كه تفسير قرآن را كسى جز خدا و معصومان نمى‌داند، ولى اين پيش‌فرض‌ها محلّ تأمّل است و به ويژه مترادف دانستن تأويل و تفسير خطاست. بنابراين، آيه ياد شده نيز دلالتى بر عدم امكان فهم ندارد.

12ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 24، ص 237.

13ـ همان، ج 92، ص 88. از امام صادق عليه‌السلام نيز نقل شده كه فرمود: «ليس شى‌ء بابعد من قلوب الرجال من تفسير القرآن»؛ از دل‌هاى مردان چيزى دورتر از تفسير قرآن نيست. همان، ص 100.

14ـ همان، ج 2، ص 293.

15ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 92، ص 95 و 100 و 110.

16ـ همان، ج 93، ص 4.

17ـ مثلاً، اراده خلاف ظاهر از عمومات به اندازه‌اى است كه گفته‌اند: «ما من عام الا و قد خصّ»؛ هيچ واژه يا سخن عامى نيست جز آنكه تخصيص يافته است.

18ـ نهج‌البلاغه، خ 158.

19ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 92، ص 100.

20ـ آياتى كه در اثبات امكان فهم قرآن به آن استدلال شده است و در متن بدان خواهيم پرداخت؛ مانند: «أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ»نساء: 82؛ آيا در قرآن نمى‌انديشند؟

21ـ نهج‌البلاغه، خ 133.

22ـ همان.

23ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 92، ص 17.

24ـ همان، ج 37، ص 132 و 209.

25ـ عقلايى بودن زبان قرآن را از برخى از آيات قرآن نيز مى‌توان فهميد؛ مانند آياتى كه نزول قرآن را به زبان عربى آشكار مى‌دانند؛ از جمله: نحل: 103 / شعراء: 195.

26ـ هماوردخواهى تحدّى قرآن از امور مسلّم تاريخى است و افزون بر شواهد مختلفى كه در كتاب‌هاى تاريخى درباره آن وجود دارد چندين آيه قرآن نيز بر آن دلالت دارد؛ از جمله آيه 23 و 24 بقره؛ 38 يونس؛ 13 هود. براى مطالعه بيشتر ر.ك. محمّدتقى مصباح، قرآن‌شناسى، تحقيق و نگارش محمود رجبى (قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1380)، ج 1، ص 109 به بعد.

27ـ فهم آيات صريح قرآن از دايره بحث خارج است و مخالفان نيز به قابل فهم بودن اين‌گونه آيات معترفند؛ بنابراين، استدلال به اين آيات كه دلالت صريح بر قابل فهم بودن قرآن دارد «دور» باطل نيست.

28ـ مانند بيّنه، برهان، موعظه، ذكرى، تذكره، ذكر، بشير، نذير، عذر، نذر و نظاير آن. (براى آگاهى بيشتر، ر.ك. محمّدتقى مصباح، پيشين، ج 1، 35 و 36 و 44 و 46.

29ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 37، ص 132 و 209.

30ـ همان، ج 69، ص 350.

31ـ محمّدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، ط. الثالثة تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1388ق، ج 1، ص 36 / ورام‌بن ابى فراس مالكى اشترى، تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1376ق)، ج 1، ص 300 / على متقى هندى، كنزالعمال فى سنن الاقوال و الافعال (بيروت، مؤسسة الرسالة، 1989)، ج 10، ص 476 (با اندكى تفاوت).

32ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 24، ص 237.

33ـ على‌بن ابراهيم قمى، تفسير القمى قم، مؤسسة دارالكتب، بى‌تا، ج 2، ص 379ـ380 / عبدعلى حويزى، نورالثقلين، تحقيق سيدهاشم رسولى محلاتى، چ چهارم (قم، اسماعيليان، 1412)، ج 5، ص 6.

34ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 277 و ج 80، ص 367. روايات ديگرى نيز بر اين مطلب دلالت دارند. براى نمونه ر.ك. محمّدباقر مجلسى، پيشين، ص 289 و ج 46، ص 303.

35ـ محمّد صدوق، من لايحضره الفقيه، ط. الثانية قم، موسسة النشر الاسلامى، 1404، ج 1، ص 103 / محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 80، ص 298 با اندكى تفاوت.

36ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 92، ص 17؛ ج 77، ص 136. از امام صادق و امام كاظم عليهماالسلام از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌و‌آله.

37ـ همان، ج 2، ص 242.

38ـ همان، ص 244.

39ـ قايلان به عدم جواز فهم قرآن، خود دو دسته‌اند: نخست آنان كه فهم هيچ آيه‌اى را جز با دريافت از معصومان روا نمى‌دانند و دسته ديگر، آنان كه فهم و استنباط احكام نظرى از قرآن را منوط به تفسير اهل‌بيت عليهم‌السلام كرده‌اند. شيخ حرّ عاملى در الفوائد الطوسيه قم، المطبعة العلمية، بى‌تا، ص 325، به هر دو ديدگاه و در وسائل‌الشيعه به ديدگاه دوم تصريح كرده است. (ر.ك. شيخ حرّ عاملى، وسائل‌الشيعه، ج 27، باب 13 از ابواب صفات قاضى، ص 176.) يوسف بن احمد بحرانى نيز به ديدگاه اول اشارتى كرده و در نهايت ديدگاه شيخ طوسى را در باب امكان و جواز فهم پذيرفته است. (ر.ك. يوسف‌بن احمد بحرانى، الدرر النجفيه «بى‌جا، مؤسسة آل‌البيت، بى‌تا»، ص 169 و 171.)

40ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 92، ص 111.

41ـ در آيه 23 نجم آمده است: «إِنْ هِىَ إِلَّا أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنفُسُ وَلَقَدْ جَاءهُم مِن رَّبِّهِمُ الْهُدَى»؛ آن خدايان چيزى نيستند جز نام‌هايى كه شما و پدرانتان نهاده‌ايد. خداوند هيچ دليلى بر آن فرو نفرستاده است. آنان جز از گمان و خواهش‌هاى نفسانى خود پيروى نمى‌كنند، در حالى كه به راستى رهنمودى از سوى پروردگارشان برايشان آمده است. اين آيه و آيات ديگرى مانند 27 و 28 نجم؛ 66 يونس؛ 20 زخرف؛ 10 ذاريات و 116 و 148 انعام بر بى‌پايگى گمان ياد شده در باب خداشناسى تصريح مى‌كنند. در آيه 116 انعام چنين آمده است: «إِن يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ»؛ آنان جز از گمان پيروى نمى‌كنند و جز گمانه‌زنى و تخمين چيزى نمى‌گويند.

42ـ براى آگاهى بيشتر در باب حجّيت ظواهر قرآن و گمان‌هاى معتبر ر. ك. روح‌اللّه موسوى خمينى، انوار الهداية فى التعليقة على الكفاية قم، مؤسسة تنظيم و نشر آ ثار امام خمينى، 1372، ج 1، ص 239ـ247 / سيد محمّدباقر صدر، دروس فى علم الاصول، ج 1، ص 2239ـ308.

43ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 36، ص 227.

44ـ همان، ج 2، ص 297. در ميان روايات تفسير به رأى، اين روايت از نظر سند معتبر است: صدوق، عن محمد بن موسى بن المتوكل عن على بن ابراهيم عن ابيه عن الريان عن الرضا عليه‌السلام عن آبائه عليه‌السلام عن اميرالمؤمنين عليه‌السلامقال: قال رسول‌اللّه: قال اللّه تعالى... .

45ـ براى آگاهى بيشتر درباره معناى روايات نكوهش‌كننده از تفسير به رأى، ر.ك. محمّد فيض كاشانى، تفسير الصافى بيروت، اعلمى، بى‌تا، ج 1، مقدّمه پنجم، ص 33 و 34.

46ـ ر.ك. محمّدتقى مصباح، پيشين، ج 1، ص 212.